

دروغ در دین داری

دروغ در فضایل اخلاقی

در کمالات روحی سه جور دروغ تصور می شود:

یکی آن است که دروغ گو می داند که فاقد فضیلت است و به دروغ، ادعای

داشتن فضیلت دارد؛ می داند که عاطفه ندارد، ولی ادعای عاطفه می کند .

دیگر آن که حقیقت فضیلت را به درستی ندانسته و در تشخیص مصداق، اشتباه می کند

و دعوی داشتن فضیلت دارد. حسود است و به شخصیتی حسد می ورزد، ولی حسادت

خود را تنفر از ریا کاری و عوام فریبی می پندارد .

سوم آن که حقیقت فضیلت را به خوبی می داند و خودش هم فاقد آن است،

ولی زیادی خود خواهی و شدت خود پسندی موجب می شود که خود را دارای

آن فضیلت بداند. او اگر وجدان خود را حاکم قرار دهد، پی می برد که دارای آن

فضیلت نمی باشد، ولی چیزی که در میان افراد خود پسند یافت نمی شود وجدان

می باشد و بس؛ خود خواهی راه حقیقت و سعادت را بر این دسته بسته است .

معمولا خود پسندی، بیش تر در کسانی یافت می شود که تا حدی در موقعیتی که دارند

موفقیتی به دست آورده باشند، هر چند آن موفقیت، کوچک باشد و خودشان هم در

پیدایش آن، چندان سهیم نباشند، بلکه آن را اوضاع و احوال خانوادگی یا محلی ایجاد کرده باشد .

دروغ در ایمان

عرب‌هایی به حضور رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب می‌شدند و ادعای ایمان می‌کردند. آن‌ها یا حقیقت ایمان را نمی‌دانستند و یا اگر می‌دانستند، خود پسندی، آن‌ها را دچار اشتباه کرده بود و چنین می‌پنداشتند که ایمان دارند. خدای در قرآن ادعای آنان را تکذیب می‌کند و از طریق پیامبرش مخاطبشان قرار داده و می‌گوید: هنوز ایمان در دل‌های شما داخل نشده است :

قالت الاعراب آمناء، قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا، و لما یدخل الایمان فی قلوبکم .

سپس قرآن معنای ایمان را بیان می‌کند :

«انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله ثم لم یرتابوا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی

سبیل الله اولئک هم الصادقون .»

مردم با ایمان کسانی هستند که به خدای و پیامبرش ایمان آوردند و به دیگران گمان

بدنبردند و با مال و جانشان در راه خدا جهاد کردند؛ آن‌ها راست گو می‌باشند و بس .

یعنی اگر این گونه مردم، ادعای ایمان کنند، راست می‌گویند، چون حقیقت ایمان را

واجدند و از این سعادت برخوردار و گرنه عرب بیابانی را که کارش دزدی و یغماگری

بوده، با ایمان چه کار. از این که قرآن معنای ایمان را بیان کرده، ممکن است استفاده بشود که دروغ عربها در ایمان، بر اثر ندانستن ماهیت ایمان بوده است.

دروغ با خدا

کسی که نماز می خواند، در سوره حمد، خدای بزرگ را مخاطب قرار داده و می گوید: فقط تو را عبادت می کنم. اگر این سخن را به راستی بگویند، خوشا به حالش که به عالی ترین مقام رسیده است، ولی بدبختانه بسیاری از ما مسلمانها چنین نیستیم، خدا را عبادت نمی کنیم، بلکه دنیا را عبادت می کنیم، آن وقت به خدای بزرگ می گوئیم: تو را عبادت می کنیم. گاهی نیز در عبادت های ناچیزمان برای خدا شریک قائل می شویم، ولی به حضرتش عرض می کنیم: فقط تو را عبادت می کنیم نه کس دگرا. بسیاری از مسلمانان در حال نماز متوجه خدا نیستند، دل در جای دیگر دارند، ولی با زبان به خدا می گویند: فقط تو را عبادت می کنیم.

برای رسیدن به منظوری به هزاران در می زنیم، حتی برای نوکری بیگانگان آماده می شویم، به زشت ترین عملها تن در می دهیم، از شرافت، مردانگی، عفت، بلکه از ناموس خود، برای رسیدن به پیشیزی یا به مقامی صرف نظر می کنیم، آن وقت در حال نماز به خدای می گوئیم: فقط از تو کمک می خواهیم.

دروغ در بیم و امید

یکی از صفات مسلمانی آن است که مسلمان همیشه به رحمت الهی امیدوار باشد و در عین حال از غضب حضرتش بیمناک .

امیدواری کار دل است و اثرش از رفتار و کردار ظاهر می‌گردد؛ کسی که اثری از امید در گفتار و رفتارش نیست، نبایستی به دروغ ادعای امید کند. بیمناک بودن نیز از صفات دل است که از رنگ چهره و خصوصیات احوال، آشکار می‌گردد. کسی که از غضب خدای بزرگ بترسد، چگونه جرات می‌کند که به محرمات الهی و کارهای ناروانزدیک شود؟ امیر المؤمنین علیه السلام پیوسته می‌فرمود :

«از دروغ بپرهیزید! هر کسی امیدوار باشد در پی امید، روان است و هر کسی

که هراسان باشد از آن چه می‌ترسد گریزان خواهد بود.»

در شیعه بودن

یک پنجم مسلمانان جهان را شیعه علی می‌گویند. شیعیان در کشورهای مختلف اسلامی، پراکنده هستند و محکوم قدرت‌های کشورها هستند. شیعیان ایران چند صدسال بود که از خود حکومتی نداشتند و در زیر سلطه اهل سنت بودند. همه چیز از آن‌سینان بود و شیعیان فاقد همه چیز بودند و بدین حال روزگاری را در محدودیت می‌گذراندند، ولی در حدود چهار صد سال است (از زمان شاه اسماعیل صفوی که حکومت ایران در دست شیعه قرار گرفت) آن‌ها توانستند مراسم دینی خود را به آزادی انجام دهند .

از آن موقع کشور ایران، به نام کشور شیعه خوانده شد و ملت ایران را ملت شیعه نامیدند. در میان عرب‌های سنی مذهب، هر وقت بگویند عجمی، یعنی شیعی ؛ حال آیا واقعا چنین است و ما ایرانی‌ها حقیقتا شیعه هستیم و در این ادعا راست گوبه شمار می‌آییم یا نه؟

بهرتر آن است که پاسخ این پرسش را نداده و بینیم گذشتگان ما هنگامی که در حضور اولیای خدا این ادعا را می‌کردند، با چه وضعی روبه‌رو می‌شدند و چه می‌شنیدند ؛ اینک چند نمونه :

معرفی رسول خداصلی الله علیه وآله از شیعه

مردی خدمت رسول خداصلی الله علیه وآله عرض کرد: فلان کس به ناموس همسایه‌اش نگاه می‌کند و اگر موقعیتی برای او دست دهد، از عمل ناروا هم هراسی ندارد .

پیغمبر اسلام در خشم شد و امر به احضار او کرد. شخصی که در حضور مقدسش حاضر بود، عرض کرد: او از شیعیان شماست و به دوستی حضرتت و برادرت علی افتخار دارد و از دشمنان شما متنفر و بیزار است. پیغمبر اسلام فرمود :

مگو که او از شیعیان ماست، زیرا دروغ است. شیعه ما کسی است که به دنبال ما بیاید و از ما پیروی کند و این که در مورد این مرد گفته شد، کار مان نیست .

معرفی امام مجتبی علیه السلام

مردی خدمت نور دیده رسول خدا صلی الله علیه وآله شرفیاب شد و عرض کرد: من از شیعیان شما هستم .

امام دوم، حضرت مجتبی علیه السلام به وی فرمود: اگر مطیع اوامر و نواهی ما هستی، راست گفتی و اگر غیر از این باشی، بر گناهان خویش افزوده‌ای. هیچ وقت مقامی عالی را که دارا نیستی، ادعا مکن و مگویی از شیعیان شمایم، ولی بگوی از دوستان شمایم و دشمن دشمن‌های شما هستم .

معرفی امام حسین علیه السلام

دیگری به حضور سید الشهداء علیه السلام عرض کرد: یابن رسول الله! من از شیعیان شمایم .

امام سوم فرمود: از خدای بترس و ادعایی مکن که خدای به تو بگوید: دروغ می‌گویی . شیعیان ما کسانی هستند که دل‌های آن‌ها از هر آلودگی و زنگ و دغل پاکیزه می‌باشد، ولی بگوی: من از دوستان شما هستم .^(۳)

سبط اکبر رسول صلی الله علیه وآله امام حسن علیه السلام شیعه را به رفتار نیک معرفی کرد و سبط دوم به دل پاک و این دو تفسیر، سخن رسول خداست که فرمود: شیعه کسی است که به دنبال ما بیاید .

هر جا که دل پاک یافت شود، رفتار نیک را در پی دارد، و آن کسی که رفتار نیک داشته باشد، نشانه آن است که دلی پاک دارد؛ چنین کسی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی می کند .

رافضی یعنی چه؟

برادران اهل سنت، دوستان علی و آل علی را رافضی می خوانند. اکنون ببینیم معنای رافضی چیست .

خدمت امام صادق علیه السلام چنین گزارش دادند که امروز نزد ابن ابی لیلی، قاضی کوفه، عمار دهنی برای شهادت حاضر شد، ولی قاضی شهادتش را نپذیرفت و گفت: ما تو را می شناسیم، تو رافضی هستی. عمار از این سخن پریشان شد و لرزه بر اندامش افتاد و اشکش جاری گردید و از جای برخاست .

قاضی که چنین حالی را در او دید گفت: تو مرد دانشمندی هستی، اگر بدت می آید که به تو رافضی گفته شود، از رفض اظهار تنفر کن تا از برادران ما بشوی .

عمار گفت: تاثر من از این نیست، بلکه گریه من برای خودم می باشد و برای تو؛ برای خودم می گریم، چون تو برای من، مقامی عالی قائل شدی که من شایسته آن مقام نیستم؛ تو مرا رافضی خواندی، در صورتی که سرور من امام صادق علیه السلام چنین فرموده :

«نخستین کسانی که رافضی خوانده شدند، ساحران فرعون بودند. آن‌ها تا دیدند عصای موسی اژدها گردید، به موسی ایمان آوردند و فرمان فرعون را زیر پا نهادند و برای هر گونه شکنجه‌ای آماده شدند. فرعون آن‌ها را رافضی نامید، چون دین فرعون را رفض کردند. رافضی کسی است که از آن چه خدا از آن بیزار است؛ دوری کند و هر چه را که خدای بدان امر کرده اطاعت کند.»

کجا در این زمان چنین کسی پیدا می‌شود؟ من از آن بر خویش می‌گیرم که خدا از قلب من آگاه شود که من از این نام خوشم آمد، آن گاه مرا مورد عتاب قرار دهد و بگوید: عمار آیا کسی بودی که باطل‌ها را لگد زدی و طاعت‌ها را انجام دادی؟

سپس از درجات من بکاهد، اگر بر من آسان بگیرد و یا سزاوار کیفر باشم، اگر بر من جد بگیرد، مگر آن که سروران من به داد من برسند.

چرا بر تو می‌گیرم؟ چون که گناهی بزرگ مرتکب شدی و مرا به دروغ لقبی دادی. من از عذاب خدای بر تو می‌ترسم، زیرا شریف‌ترین نام‌ها را به من دادی، ولی به صورت پست‌ترین نامش در آوردی. پیکرت چگونه می‌تواند، عذاب این کلمه ات را تحمل کند؟

هنگامی که امام ششم از گفته‌های عمار و دلیری و فداکاری او آگاه شد، فرمود:

«اگر عمار گناهی از آسمان و زمین بزرگ‌تر داشت، بر اثر این حق گویی گناهانش پاک شد و حسناتش نزد پروردگار در افزایش خواهد بود.»^(۴)

امام رضا علیه السلام تنبیه می کند

دربان خلیفه هشتم رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت امام رضا علیه السلام شرفیاب

شد و عرض کرد: چند تنی آمده و اجازه شرفیابی می خواهند، خود را شیعه علی علیه

السلام معرفی می کنند .

امام فرمود: بگو بروند، کار دارم .

روز دوم آمدند و همان گونه با دربان سخن گفتند. جواب هم همان بود .

روز سوم آمدند و چنان گفتند و چنین شنیدند. تا دو ماه بر این منوال گذشت، آنان هر

روز می آمدند و سخن خود را تکرار می کردند، ولی جواب همان بود .

وقتی که از سعادت زیارت آن حضرت ناامید شدند، به دربان گفتند :

خدمت امام عرض کن، ما شیعیان پدرت علی بن ابی طالب هستیم و بر اثر این که شما

ما را به حضور نطلبیده اید مورد سرزنش دشمن قرار گرفته ایم؛ اگر این باربر گردیم و

موفق به زیارت نشویم، آن قدر شرمنده شده ایم که از شهر و دیار خود می گریزیم،

چون طاقت شنیدن سرزنش های تلخ دشمنان را نداریم. امام هشتم اجازه داد. آن ها

شرفیاب شدند. سلام کردند. امام جواب سلامشان را نداد و اجازه نشستن هم عنایت

نفرمود. همان طور که ایستاده بودند عرض کردند: یابن رسول الله! این همه بی لطفی و

اجازه شرفیابی ندادن از چیست؟ آیا برای ما دیگر چیزی می ماند؟ امام فرمود: بخوانید :

«ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم .»

هر چه به شما رسیده، از دست خودتان بوده است.»

من در این کار از خدا و رسول صلی الله علیه وآله و اجداد طاهرینم پیروی کردم، آنها بر شما خشمگین هستند .

عرض کردند: چرا یابن رسول الله؟

امام فرمود: چون به دروغ ادعا کردید که شیعه علی بن ابی طالب هستید، وای بر شما! شیعه علی، ابوذر است و سلمان، مقداد است و عمار و محمد بن ابی بکر، کسانی که نافرمانی علی علیه السلام را نکردند و بر خلاف نواهی او قدمی برنداشتند. شما می گوئید :

ما شیعه علی علیه السلام هستیم، ولی بیش تر رفتارتان با رفتار علی علیه السلام مخالف است، در اطاعت از او امر او کوتاهی می کنید، در ادای حقوق برادرانتان، سستی نشان می دهید، جایی که بایستی تقیه کنید نمی کنید و جایی که نباید بکنید می کنید. اگر شما می گفتید: ما دوستان علی هستیم و دوستدار دوستان او و دشمن دشمنان او، ادعای شما راناپسند نمی شمردم، ولی این مقام عالی را که ادعا کردید، اگر کردار شما بر راستی گفتار شما گواه نباشد، هلاک خواهید شد، مگر آن که رحمت پروردگار شامل حالتان بشود .

گفتند: یابن رسول الله! ما از این گفته استغفار می‌نماییم و توبه می‌کنیم، همان طور که حضرتت که بر همه ما پیشوا هستید، به ما تعلیم فرمودید. ما می‌گوییم: ما دوستان شما هستیم و دوستدار دوستان شما و دشمن دشمنان شما .

خلیفه هشتم، حضرت امام رضاعلیه السلام فرمود: آفرین بر شما ای برادران من و اهل دوستی من، بالا بیایید، بالا بیایید. امام آنها را آن قدر بالا برد تا به خود بچسبانید، سپس به دربان رو کرد و پرسید: چند بار این‌ها را بر گردانیدی؟ عرض کرد شصت بار .

امام فرمود: اکنون از طرف من، شصت بار پی در پی، نزدشان می‌روی و سلام مرا می‌رسانی و از وضع آنها و عیالاتشان استفسار می‌کنی و به آنها کمک می‌کنی و مورد عطا قرارشان می‌دهی، چون گناه خود را با توبه و استغفار شستند و اکنون شایسته احترامند، زیرا که ما را دوست دارند . (۵)

معرفی امام یازدهم

شب بود و دریچه‌ای از منزل وصی یازدهم پیغمبر اسلام، حضرت امام حسن عسکری علیه السلام به کوچه باز بود. والی شهر از آن جا عبور می‌کرد. غلامان و نوکران والی، مردی را کت‌بسته می‌بردند. هنگامی که چشم والی به امام افتاد، از اسب پیاده شد و مراسم ادب به جای آورد .

امام به سوار شدن امرش فرمود. والی اطاعت کرد. آن گاه در حالی که به مردکت بسته اشاره می کرد، خدمت امام عرض کرد: یابن رسول الله! این مرد را از در دکان زرگری گرفتم، به نظر می آمد که می خواهد دکان را سوراخ کند و دزدی نماید. خواستم پانصد ضربه تازیانه اش بزنم. گفت: من شیعه امیر المؤمنین و امام عصر هستم. از تازیانه زدن منصرف شدم و گفتم: از امام خواهم پرسید. اینک شرفیاب شدم تا صدق گفتارش را بدانم .

امام فرمود: معاذ الله! این مرد، شیعه علی نیست، چون چنین اعتقادی به خود دارد، خدایش به دست تو گرفتارش کرده است .

والی از دیدگاه امام علیه السلام دور شد و فرمان داد آن مرد را به رو بخوابانند و دو نفر در دو طرف او قرار گیرند و به تازیانه زدن مشغول شوند. هنگامی که به زدن پرداختند، والی دید که تازیانه ها به زمین می خورد و به آن مرد اصابت نمی کند. والی گفت: چه می کنید؟! به سرینش بزنید .

خواستند چنان کنند، ولی چوب هر یک به دیگری می خورد و آه و ناله اش بلند می شد . والی گفت: شما دیوانه اید؟ مرد را بزنید. گفتند: ما می خواهیم او را بزنیم، ولی دست ما بر می گردد و چوب هایمان به یکدیگر می خورد. والی چهار تن دیگر را بر آنان بیفزود و فرمان داد، او را احاطه کرده و از همه طرف او را بزنند و خود هم در کنار آنها بایستاد .

این بار، وضع عوض شد، چوب‌ها بالا می‌رفت و بر پیکر والی فرود می‌آمد، به طوری که از اسب بیفتاد. والی گفت: چه می‌کنید؟! مرا می‌زنید؟! گفتند: نه، او را می‌زنیم .

والی ضاربان را عوض کرد و دگران را به جای آن‌ها گمارد و دستور زدن داد .

آن‌ها هنگامی که به زدن پرداختند، باز هم تازیانه‌ها به والی می‌خورد .

والی گفت: شما هم که مرا می‌زنید! گفتند: ما فقط این مرد را می‌زنیم. والی گفت: پس این آثار ضربت در سر و دست و پیکر من از کجاست؟!!

گفتند: دست‌های ما شکسته باد اگر منظور ما زدن جناب والی باشد! و در این هنگام، آن مرد به سخن آمد و والی را مخاطب قرار داده و گفت: آیا از این مرحمتی که در باره من شده که ضربت‌ها از من دور می‌شود، بیدار نمی‌شوی؟! مرا به خدمت امام بر گردان و هر چه به تو فرمود اطاعت کن .

دوباره خدمت امام شرفیاب شدند. والی عرض کرد: عجیب است، حضرتتان فرمودید که این مرد، شیعه شما نیست؛ هر کس شیعه شما نباشد، شیعه ابلیس است و در آتش دوزخ جای دارد، من از این مرد معجزاتی دیدم که اختصاص به پیغمبران دارد!

امام فرمود: یا به اوصیای پیغمبران. سپس به والی فرمود: ای بنده خدا! او در این سخن که از شیعیان ماست دروغی گفت که اگر از روی عمد بود، تمام ضربت‌ها به اومی خورد و سی سال در زندان می‌ماند، ولی چون از دوستان ما بود، خدای او رانجات داد .

والی عرض کرد: فرق میان شیعیان و دوستان شما چیست؟

امام علیه السلام فرمود :

شیعیان ما، کسانی هستند که از ما پیروی می کنند و اوامر و نواهی ما را اطاعت می نمایند، ولی کسانی که رفتارشان با رفتار ما، مخالف است (واجبات خدا را انجام نمی دهند، محرمات الهی را مرتکب می شوند) شیعه ما نیستند. سپس فرمود: ای وای، تو هم دروغی گفتی که اگر از روی عمد بود، خدای تو را به هزار ضربه تازیانه و سی سال زندان گرفتار می کرد .

والی پریشان شده و پرسید: کدام دروغ؟ امام فرمود :

گفتی که از این مرد معجزه هایی دیدم. معجزات از او نبود، بلکه از ما بود که خدای در او ظاهر کرد، تا حق آشکار گردد؛ اگر می گفتی در او معجزه هایی دیدم بر تو ایرادی نبود، ولی چنین نگفتی؛ آیا زنده گردانیدن عیسی مردگان را معجزه عیسی بود یا معجزه مرده ها؟ آیا از خاک، شکل مرغ ساختن عیسی و سپس مرغ شدن آن به اذن خدا و پرنده حقیقی گردیدن، معجزه مرغ بود یا معجزه عیسی؟ آیا بوزینه شدن عده ای در عهد یکی از پیغمبران خدا، معجزه بوزینگان بود یا معجزه پیغمبر خدا؟

والی عرض کرد: از این سخن استغفار می نمایم و توبه می کنم. آن گاه امام روی بدان مرد کرد و فرمود :

ای بنده خدا! تو از شیعیان علی نیستی، تو از دوستان او هستی؛ شیعیان علی کسانی هستند که خدای در باره آنها فرمود:

«و الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون .»^(۶)

آنها کسانی هستند که به خدای ایمان آورده و ذات مقدسش را به صفات کمال، موصوف ساخته و از هر عیبی و نقصی منزهش دانسته‌اند؛ آنها گفتار و کردار محمدا تصدیق کردند و علی را پس از او امام و پیشوا دانستند و هیچ کس از امت محمد راهمپایه علی قرار ندادند، حتی اگر همه امت محمد را در یک پله ترازو بنهند و علی را در پله دیگر! پله علی سنگین تر خواهد بود، آن چنان که آسمان از زمین برتر و زمین از دره، سنگین تر می‌باشد؛ شیعیان علی کسانی هستند که در راه خدا باکی ندارند که مرگ بر آنها بیارد و یا آنان در دامن مرگ بیفتند؛ شیعیان علی کسانی هستند که در آن چه دارند، برادرانشان را بر خویش مقدم می‌شمارند، هر چند بدان احتیاج داشته باشند؛ آنان در جایی که خدای نهی فرموده، دیده نمی‌شوند و از آن چه که خدای بدان امر کرده سر پیچی نمی‌کنند؛ آنها کسانی هستند که از علی پیروی کرده و برادران ایمانی خود را محترم می‌شمارند. من این حرف‌ها را از پیش خود نمی‌گویم، بلکه از قول محمد می‌گویم که فرمود: «و عملوا الصالحات .»^(۷)

دروغ در انتظار ظهور

یکی از صفات پیروان محمد و آل محمد آن است که بایستی همیشه برای قیام قائم آل محمد آماده باشند تا در گستردن عدالت در سرتاسر جهان شرکت کنند. آمادگی، معنای

انتظار ظهور ولی عصر علیه السلام و انتظار فرج آل محمد می باشد .

شاید بعضی چنین پندارند که همین قدر که به زبان گفتند ما منتظریم، انتظار، محقق

می شود! در روزگار گذشته، پاره‌ای در خانه، شمشیری نگاه می داشتند و آن رانشانه

انتظار می دانستند .

انتظار یعنی زمینه را برای آمدن کسی که مورد انتظار است، فراهم کردن . انتظار میهمان

کشیدن، خانه را جاروب کردن، وسایل پذیرایی را آماده ساختن، لباس خود را تمیز

کردن و مانند این کارهاست. به زبان گفتن: منتظرم، انتظار میهمان نمی باشد .

کسی که انتظار فرج آل محمد را دارد، بایستی به قدر امکان خود، زمینه را برای تشریف

فرمایی خلیفه دوازدهم پیغمبر اسلام آماده سازد تا پس از ظهور، هر چه زودتر

حضرتش به مقاصد عالیه خود برسد .

آینه شو جمال پری طلعتان طلب جاروب زن به خانه و پس میهمان طلب

دروغ در مسجد ساختن

گفتند: کسی مسجدی ساخت و نام خود را بر آن نصب کرد. زندگی از او پرسید: این مسجد را برای چه ساختی؟ گفت: برای خدا. گفت: اگر برای خدا ساختی، نامت را از آن جا بردار و به جایش نام مرا بگذار .

عده‌ای از دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله که به لباس مسلمانی در آمده بودند، مسجدی ساختند تا آن را کانون دشمنی با اسلام قرار دهند! مسجد برای عبادت خداست، ولی آنان مسجد را برای دشمنی با خدا ساختند. قرآن نازل شد و قصد شوم آنان را آشکار کرد و آن را مسجد ضرار لقب داد هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهاد تبوک مراجعت کرد، فرمود تا مسجد را خراب کنند و آن کانون فساد را درهم بکوبند .^(۸)

دروغ در زیارت

عده‌ای به زیارت خانه خدا یا به زیارت مزارهای مقدس یکی از اولیای خدایم روند . با آنان که خودشان هم می‌دانند که دروغ می‌گویند، کاری ندارم، روی سخن با کسانی است که خود را حقیقتاً قاصد زیارت می‌دانند؛ اینان بایستی در هنگام تشریف از هر جهت، متوجه رفتار و کردار خود باشند که بر خلاف ادب از آنان چیزی سر نزنند .

جاهلی برای زیارت (که با نذر کردن واجب شده بود) به کربلا رفت. آن قدر در محافل انس و مجالس تفریح شرکت کرده بود که هنگامی که برای باز گشتن سوار اتوموبیل

شده بود، فهمیده بود که به زیارت حرم مشرف نشده است. اگر هم مشرف می شد،

معلوم نبود که زیارت رفتنش زیارت باشد .

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com

www.kandoocn.com